



تاریخ زنده! حقانیت مبارزه قهر آمیز!

در رابطه با تظاهرات بر علیه نشست سران هشت کشور در آلمان

اگر چه دو ماه از تظاهرات گسترده بر علیه نشست سران هشت کشور دزد و جنایتکار (چی هشت) در آلمان میگذرد. اما شاید لازم باشد به کسانی که در "غرب مدرن و متمدن" زندگی میکنند و شاید هم خود این تصاویر زیر را دیده باشند یاد آوری شده باشد که یک: تنها پاسداران و پلیسهای خدمتگذار رژیم جنایتکار موجود در ایران نیستند که با مخالفان سرمایه داری با استفاده از ابزاری بنام دین با خشونت برخورد میکنند! بلکه پاسبانهای "مدرن غربی" کشورهای بعضا سکولار نیز با تظاهرکنندگان مخالف سیاست های سرمایه داری نیز با شیوه های خشونت آمیز "مدرن" برخورد میکنند! برخی ها که بنا به منافع شان که به منافع رژیم جنایتکار موجود در ایران گره خورده، و خود را باصطلاح سوسیالیست هم میخوانند چنین می انگارند که با برپایی کنسرت های باگلیدوف و مادونا ها "فقر" که یکی از میکربهای سرمایه داریست را میشود ریشه کن کرد! اینان کسانی هستند که از هر گونه تلنگری به لاشه سرمایه داری اگر خشمگین نشوند حتما زار زار گریه میکنند! اینان "متمدن هستند و مدرن" و فکر میکنند که با "ترمیم" حقوق بشر میتوانند جمهوری اسلامی را بزک کنند و به خرد طبقه کارگر بدهند! زهی خیال باطل! و یا مسیر سودهی را که سرمایه داری برای آنها

بعد از ۲۷ سال کار و زحمت خودش را در مقابل محل کارش حلق آویز کرد!

طی یک سال بیش از ۵ بار او را از یک منطقه به منطقه یی دیگر منتقل کردند، بعد هم به پست بانک فرستادندش، اما آنجا هم ماندگار نشد و دوباره به قسمت توزیع نامه های عادی بازگردانده شد. نعمت شغلش را دوست داشت و هزینه زندگی اش را هم از این طریق تامین می کرد. به هر حال بعد از ۲۷ سال کار کردن برای هر کسی مهم بود که بماند و بازنشسته شود، اما مسوولان تحمل نمی کردند و گفته بودند کاری می کنند که نعمت برود. این اواخر هم گفته بودند باید خودش بزمین موتورش را تامین کند؛ کاری که از عهده همه ما خارج است.

روزی نیست که در درلابلای فحاحات روزنامه ها خبر از خود کشی کارگر و زحمتکشی درج نشده باشد. فشار طاقت فرسا بر کارگران تشدید استثمار و بی حقوق آنان به حدی رسیده است که بسیاری از آنها ناتوان از تامین ابتدائی ترین نیازهای معیشتی خود و ناامید از تغییرات مثبت در وضعیت جاری کار و زندگی خویش از ادامه تلاش و مبارزه باز میمانند و راه نجات از زندگی فلاکتبار خود را در خود کشی و نابودی خود میبینند. بالا رفتن آمار خودکشی در میان کارگران و کارمندان زحمتکش بویژه وقتی این اقدام در مقابل محل کار صورت میگیرد نشاندهنده اعتراض این کارگران نه فقط به وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود بلکه در عین حال اعتراض به نظام حکومتی است که چنین وضعیتی را بوجود آورده است. در کشوری که از تشکل و تحزب و آزادی بیان و اندیشه خبری نیست و مبارزه جهت ایجاد تشکل در بین کارگران و زحمتکشان و جوانان و مبارزه برای آزادی بیان و ابتدائی ترین خواست های اقتصادی و سیاسی با زندان و شکنجه و اعدام پاسخ میگیرد. دست زدن به اقدامات بی نتیجه ای نظیر خودکشی به امری عادی و روزمره تبدیل میشود. وظیفه نیروهای انقلابی و کارگران پیشرو است که با استفاده از تجربیات گذشته و با تلفیق کار و فعالیت علنی و مخفی به سازماندهی پتانسیل عظیم جنبش کارگری و زحمتکشان همت بگمارند. و کارگران باید بدانند که تلاشهای انفرادی و دست زدن به خودکشی و نظایر آن تنها به خوشحالی دشمنان طبقاتی آنها خواهد انجامید و درحالیکه دیگر کارگران را از ادامه مبارزه منطقی و انقلابی مایوس خواهد کرد. گزارش زیر مربوط به خودکشی یکی از کارگران پستچی در مقابل اداره مربوطه است که بعنوان نمونه ای از خروار در یکی از روزنامه ها درج شده است.

ادامه در صفحه ۲

خاوران، ای خاوران

در صفحه ۵

می ستائیم نامت را با سرود، دشت خاوران!

در صفحه ۶

یک صحنه، یک لحظه، یک اوضاع!

در صفحه ۷

برای شکل دادن به یک خدا

در صفحه ۲

بعد از ۲۷ سال کار و زحمت خودش را در مقابل محل کارش حلق آویز کرد!

«: ساعت ۱۳/۳۰ روز گذشته یک کارمند اداره پست در اعتراض به مشکلات کاری خودش را در مقابل ساختمان محل کارش در خیابان نیروی هوایی میدان رسالت تهران حلق آویز کرد اما همکارانش او را از مرگ حتمی نجات دادند.

پسر وی در توضیح ماجرا به سلامت نیوز گفت: حدود ساعت دو بعد از ظهر بود که به من خبر دادند پدرم بدحال است و او را به بخش اورژانس بیمارستان الغدیر منتقل کرده اند. سراسیمه خودم را به بیمارستان رساندم. اول فکر می کردم پدرم سگته کرده، اما بعد متوجه شدم او خودش را حلق آویز کرده است.

وی ادامه داد: پدرم از قدیمی ترین نیروهای پست است. ۲ یا ۳ سال بیشتر به پایان دوره خدمتش نمانده بود، اما اذیتش می کردند، چندین بار به او گفته بودند که دیگر پست جای او نیست، چندین بار او را از منطقه بی به منطقه دیگر منتقل کردند، به پدرم گفته بودند، شرایطی را به وجود می آورند که خودش مجبور شود کارش را ترک کند و سرانجام هم کار به اینجا کشیده شد.

پسر نعمت ادامه داد: آخرین بار پدرم را به قسمت توزیع نامه ها فرستادند. او مثل گذشته با موتور نامه ها را به خانه مردم می برد. مجبور بود خودش بنزین تهیه کند، پست به او بنزین نمی داد. پدرم به خاطر حجم بالای کاری که داشت هر چه بنزین در کارت سوخت موتورش بود استفاده کرد. این اواخر از هر کسی هم که می توانست بنزین قرض کرد، اما وقتی به مسوولان گفت که بنزین ندارد، با او برخورد کردند. پدرم مرد درون گرایی بود. کمتر در خانه از مشکلاتش می گفت، اما این اواخر حرف نمی زد، همیشه بی حوصله بود و وقتی به خانه می آمد به اتاقش می رفت ما هم که می پرسیدیم چه اتفاقی افتاده است، سکوت می کرد.

این مرد در مورد وضعیت پدرش گفت: پزشکان می گویند استخوان ترقوه اش شکسته است و مشکل تنفسی پیدا کرده، باید گذر زمان وضعیت او را مشخص کند. یکی از کارمندان که از نزدیک شاهد ماجرا بود گفت: اول متوجه نشدم نعمت چه می کند، فکر کردم با طناب بازی می کند، بعد از چند لحظه سرم را که بالا گرفتم، دیدم او دست و پا می زند. صحنه خیلی دردناکی بود. بلافاصله چندین نفر دیگر از همکاران جمع شدند، ما پاهای نعمت را بالا گرفتیم و همکاران دیگر هم طناب را باز کردند، اما به نظر می رسید کار از کار گذشته

است. نعمت به سختی نفس می کشید و کاملاً بیهوش بود.

این مرد به مشکلات نعمت اشاره کرد و گفت: طی یک سال بیش از ۵ بار او را از یک منطقه به منطقه بی دیگر منتقل کردند، بعد هم به پست بانک فرستادندش، اما آنجا هم ماندگار نشد و دوباره به قسمت توزیع نامه های عادی بازگردانده شد. نعمت شغلش را دوست داشت و هزینه زندگی اش را هم از این طریق تامین می کرد. به هر حال بعد از ۲۷ سال کار کردن برای هر کسی مهم بود که بماند و بازنشسته شود، اما مسوولان تحمل نمی کردند و گفته بودند کاری می کنند که نعمت برود. این اواخر هم گفته بودند باید خودش بنزین موتورش را تامین کند؛ کاری که از عهده همه ما خارج است.

وی ادامه داد: مشکلات در اداره پست زیاد است. چند سال است که همه کارهای مردم از تحویل کارت پایان خدمت گرفته تا کارت سوخت از طریق پست انجام می شود، حجم کار بسیار بالا است؛ حدوداً ۵ برابر حد معمول کار می کنیم، ساعات کاری همه ادارات از ۷/۳۰ آغاز می شود، اما ما باید از ۶/۳۰ سر کار باشیم، وقت ناهار و نماز هم نداریم. تا ۶ بعد از ظهر هم یکریز کار می کنیم، اما حتی یک ساعت هم اضافه کار به ما نمی دهند، نیرو هم زیاد نمی کنند، اعتراض هم می کنیم، می گویند ناراحت هستید بروید، هزینه ها بالا است و ما خودمان می خواهیم تعدیل نیرو کنیم. نعمت بیچاره هم مثل ما بود، به طور متوسط باید روزی ۱۰۰ نامه به دست مردم می رساند، اما ۲۰۰ نامه به او می دادند و اگر تمام نمی کرد برایش کم کاری محسوب می کردند. سوال من از مسوولان این است که اگر خودشان به جای نعمت بودند چه می کردند.

گزارش حاکی از خودکشی کردن کارگر پستی در مقابل اداره مربوطه در حالی به چاپ میرسد که طبق خبر دریافتی، «در ۳ هفته اخیر تنها در منطقه فقیرنشین دلگان از توابع ایرانشهر استان سیستان و بلوچستان، ۵ مورد خودکشی زنان گزارش شده است که پزشکان افسردگی شدید ناشی از شکاف طبقاتی و مقایسه آن با زندگی تجملاتی ترویج شده از سوی رسانه ملی را دلیل اصلی این موارد ارزیابی کرده اند»

برای شکل دادن به یک خدا

نقاش در جستجو است

که هم او را و هم وطن را در خدمت داشته باشد

تصویر خوبی خواهد بود

فرزندى که به او عشق می ورزم

و از او خوب می گویم

بهرتر آن است

که ابروانی خشم گین داشته باشد
و همیشه رو در روی دشمن بایستد

سفید پدست قوی و خدمت گذار باشد
طبیعت او از بزرگان باشد بزرگ زاده باشد

فرزندى زاییده از نور باشد

فرزندى از خودمان باشد

فرزندى با مشخصات مردانه
و عیبی ندارد که کمی هم زنانه باشد

اگر من مردم مرا تمجید کند

ترجیح می دهم تو را مرده به بینم

تا آنکه لایق حقارت باشی .

نوشته به زبان اسپانیایی : خوزه مارتی

بر گردان به فارسی: م.ایزدیار

شاید در نگاه اول و یا تصور ابتدایی که از این نوشته ها برداشت وی توان کرد این طور انگاشته شود که شاعر نتوانسته بین نوشته های خود رابطه بر قرار کند ... نویسنده خود را به جای انسانی تخیل می کند و خود را به جای « او » انسان قرار می دهد « چه که شاعر هنگام نوشتن میتواند به کوه، رود، درخت، و و این بار به جای انسان می نشیند و به آفرینش خدا می پردازد » انسانی که خود دست به آفرینش خدای خود می زند و به این طریق خود به آفریدگار خود تبدیل می شود و طبیعتاً خدای ساخته شده وی علاوه بر داشتن خصوصیات او کامل تر از وی می باشد ... و به این طریق به تکامل می رسد. و همان طور که که می گوید. اگر من مردم مرا تمجید کند. و بعد از آفرینش ... ولی در نهایت خود انسان که خدایی را آفریده نابودی وی را نیز می خواهد و به این طریق خود به خدای یگانه تبدیل می شود.

خدایی که خدایی را می آفریند بریده صحبت می کند و در عین حال محکم و با هر جمله دست به خلق خصوصیت های مختلف مخلوق خود می زند.

خوزه مارتی در این شعر نیز توانسته توهنات مبهم و بریده خالق خدا که همان انسان است را به خوبی بیان کند و در نهایت همان طور که مشاهده می شود چون انسان قادر نیست و در عین حال نمی خواهد خود را به تمسخر کشیده باشد خدای خود را قبل از اینکه دروغ بودنش ثابت شود.. مرگ او را طالب می شود..

و او را می کشد.

فراهم آورده را در خطر میبندد و برای همین هم مثلاً برای آنکه مخالفت شرم آور خود را با مبارزه قهرآمیز و دراصل با سرمایه داری نشان دهند، به طریق کوردکانه عنوان میکنند که تبلیغ و ترویج مبارزه قهرآمیز حتی از طریق یک نشریه "ایترنیتی" به مبارزات در ایران لطمه میزند (الیه همانطور که گفته شد منظورشان مبارزه صلح آمیز با سرمایه داری از کانال حقوق بشر "رفرمیست"هاست که قرار است قوانین حقوق بشر را "ترمیم" کنند) و بهانه "ایجاد عدم اعتماد" را هم به پیاز داغ مبارزه شان اضافه میکنند! و اما برای حزب توده خائن و جنایتکار که همچنان در راستای جان دادن به رژیم خمینی جلاد مزخرف گویی هایش را در مورد مبارزه مسلحانه ترویج میدهد و مدعی میشود که مبارزه

است! از شما خواننده محترم تقاضا میشود که این تصاویر ولینکهای مربوطه را به هر طریقی که میتوانید جهت دستیابی به واقعیت های تاریخ زنده برای دوستان و آشنایان خود در ایران ارسال نمایید.

وبار دیگر حقانیت مبارزه قهر آمیز

ده ها هزار نفر از کشورهای مختلف به آلمان سفر کردند تا مخالفت خود را با سیاستهای

بدنی تظاهرکنندگان، با ضبط وسایل شخصی تظاهرکنندگان و با هجوم بردن وحشیانه به میان تظاهرکنندگان برای ایجاد رعب و وحشت به بهانه مضحک "مشکوک به ترویسیت"! و با حمله با باتوم و زانوبندهای مخصوص برای ضربه زدن به اندام تظاهرات کنندگان آغازگر مقابله ی خشونت آمیز با تظاهرکنندگان غیر رفرمیست برعلیه سیاستهای جی هشت شد تظاهرکنندگان آگاه به مبارزه طبقاتی اما نایستادند و از پلیس هار سرمایه داری اطاعت کنند! آنها "گریه" نکردند! آنها به سرپاسانها و به "سردار" های جنایتکار نامه هم ننوشتند که "ما حتی یک شیشه هم برای ضرر "سود" سرمایه نشکستیم! آنها کاسه گدایی هم برای بچه های محرومان دروه نگرفتند تا عمر کثیف سرمایه داری را طولانی تر



کنند!
آنان پلیس
سرکوب گر را
بخوبی میشناسند!
آنان هرگز به پلیس و
پاسدار اعتماد نمیکنند!

آنان نه تنها به پلیس بلکه به رفرم نیز که از سود سرمایه حفاظت میکند اعتماد نمیکنند! آنان مصمم و خشمگین از آنچه سرمایه داری با محرومان در جایای دنیا اعمال میکند و آنچه با مخالفان این سیاست ها در آلمان اعمال داشت، جسورانه و پر قدرت سنگ فرشهای پیاده رو ها را خرد کرده و بر سر حافظان منافع سرمایه پرت میکردند و پلیس ها را با پرتاب سنگ به عقب میراندند.

ادامه در صفحه ۴

قهر آمیز
مر بو ط
به یک دوره
خاص و یک منطقه
جغرافیای خاص بود!

تصاویر و لینک های زیر را ببینند! ببینند تا شاید اگر بدانند "شرم" چیست، شرم کنند! متن تصویری زیر شاید که چشمان آن عده که احتمالاً در تظاهرات برعلیه سیاستهای هشت کشور دزد و جنایتکار (جی هشت) بودند اما در قسمت "کنسرت" های بزن و برقص، باز نماید که پلیس همه جا حافظ منافع سرمایه داری ست و جلاد مخالفین آن! حالا فرقی نمیکند پلیس آلمان، انگلیس، آمریکا باشد یا پلیس "پاسدار رژیم موجود وابسته به امپریالیسم در ایران! آنچه که بار دیگر حقانیت خود را اثبات میکند مبارزه قهرآمیز

جنایتکارانه غارتگران محرومان جهان اعلام نمایند. اما پلیس ضد شورش آلمان با مسدود کردن مسیرهای تظاهرات، با به محاصره در آوردن تظاهرکنندگان با دزدیدن دوچرخه های دست دوم وتاره تعمیر شده تظاهرات کننده گان، فیلم دزدیدن و یا ضبط دوچرخه های تظاهرکنندگان با کنترل کردن نامه های تظاهرات کنندگان با یورش به منازل سازماندگان غیررفرمیستی تظاهرات با بازدید

صدای محرومان جهان هستیم و اینجا حضور داریم تا مخالفت خودمان را با سیاستهای جنایتکارانه غارتگران نشان دهیم! آری! بار دیگر عملا تاریخ زنده مبارزه با دشمن

→ و این گواه زنده ی دیگری است! بار دیگر تاریخ مبارزاتی عملا ثابت کرد که برای مقابله با سرمایه داری غارتگر و نابودی آن راهی به جز مبارزه قهر آمیز وجود ندارد. مبارزه ایی که پاسبانهای سراپا مسلح به سلاح های شکنجه و مرگبار را آنچنان به رعب و وحشت انداخته است که وحشیانه تر از همیشه به



تظاهرکنندگان

یورش بردند. اما جالب است که بدانید در این درگیری ها پلیس هار آلمان که حدود ۵۷۰ نفر از تظاهرکنندگان را زخمی و "دستگیر" کرد! اما تظاهرکنندگان که فقط از سنگ فرش خیابانها و پیاده روها برای مقابله با پلیس سراپا زره پوش آلمان حمله کردن موفق شدند بیش از ۱۵۰۰ پلیس وحشی را مجروح کنند! و این نتیجه چیزی نبود مگر اراده قوی، شهامت و شجاعت مبارزاتی که از خشم و نفرت آنچه که بر محرومان جهان سرمایه داری از طریق سیاست های کثیف و جنایتکارانه اش (حمله به عراق و افغانستان، روی کار آوردن حکومت های دست نشانده) اعمال میکند به نمایش در میامد! و در مسیر تظاهرات مردم از منازل خود بیرون آمد و برحق بودن برخورد تظاهرکنندگان را تایید کرده و از آنان حمایت میکردند

محرومان ثابت کرد که نه کار آرام سیاسی، نه رفرف و نه "انقلاب های مخلصانه" نه جوایز "سکولار" و "صلح نوبل" و نه استفاده از چهره های هالیوودی ملکه های زیبایی، نه انجمن های منحرف ضد دین، نه مرکز "ایکس مسلم"، و در یک کلام نه مجامع بین المللی و طومار امضاء ها راه مقابله با دشمن محرومان و نابودی سرمایه نبوده و نیست! بلکه مبارزه قهرآمیز آگاهانه تنها راه نابودی سرمایه و ریشه کن کردن فقر است! بگذار خائنین جنایتکار و آنانکه منافع شان به منافع این رژیم ددمنش گره خورده نوحه سرایی کنند که "توده های مردم نیازمند پیشگام مسلح نبوده و نیستند"! آنچه که در آلمان دو ماه پیش در تظاهرات بر علیه سیاستهای جنایتکارانه سرمایه داری گذشت مشت محکمی بر دهان تمام یاوه گویانی است که سرنوشت شان با سرنوشت رژیم کارگر کش موجود گره خورده است!

یکی از تظاهرکنندگان میگفت: تمام محرومان جهان باید امروز اینجا میبودند که البته نمیتوانند باشند، اگر امروز محرومان جهان اینجا بودند طور دیگری با این غارتگران که دسترنجشان را به یغما میرند برخورد میکردند! انطوری که شایسته این غارتگران و جنایتکاران است! ما اما

صبا راهی ۱۴ اوت ۲۰۰۷



خاوران، ای خاوران

گرد غم از رخت، مای ز دایم
خاک پاک نورا، مای ستایم

به رغم تما
م تهدیدها و
فشارهایی که
در طی چند
هفته گذشته
توسط مامورین
جمهوری
اسلامی
برای برگزار
نکردن مراسم
بزرگداشت
در خاوران،
به خانواده ها
وارد شده بود،
امروز حضور
خانواده ها
و خویشان
و بستگان
جانباختگان،
در خاوران،
بیشتر از



هر زمان دیگر بود. ماموران امنیتی جمهوری اسلامی طی هفته های گذشته به درب منزل برخی از خانواده ها مراجعه کرده و آنها را برای عدم حضور در گلزار خاوران تحت فشار قرار داده بودند. با چندین تن از خانواده ها تلفنی تماس گرفته و تهدید کرده بودند که در صورت حضور در گلزار خاوران با آنها به شدت برخورد خواهد شد. اما خانواده جانباختگان، که طی نوزده سال گذشته، با مرارت و سرسختی این روز را به فراموشی نسپرده اند، این بار نیز، پا پس نکشیده عزم به برگزاری مراسم در خاوران جزم کردند.

با توجه به فضای تهدید و اربعایی که از سوی حکومت ایجاد شده بود، دیروز، چند تن از مادران و اعضای خانواده جانباختگان، به خاوران رفتند تا وضعیت را بررسی نمایند. آنها متوجه شدند که جمهوری اسلامی برای جلوگیری از حضور خانواده ها، تمام مسیر جاده فرعی منتهی به خاوران را خاکبرداری و کانالیزه کرده است تا حضور در خاوران را به طور طبیعی با مشکل مواجه نماید.

اما هیچکدام از این اقدامات مانع از حضور خانواده ها نشد و امروز مراسم با شکوه فراوان برگزار شد. ماموران حکومت با لباس شخصی وهمچنین با لباس انیفرم نیروی انتظامی، در

تمام مسیر و در محل خاوران، حضور داشتند و برای خانواده ها مزاحمت ایجاد کرده و آنها را شدیداً تحت فشار قرار میدادند تا هر چه زودتر محل را ترک کنند. اما خانواده ها همچون سال های گذشته مراسم خود را به آرامی آغاز کردند. به رغم اینکه مسیر منتهی به گلزار خاوران، کاملاً توسط کوپه های خاک

اینجا منع کنید.

مادر معینی در مورد پسرش هبت معینی (همایون) و خاطراتش صحبت کرد. او آخرین صحبت هبت در زندان را که همانا وصیت نامه اش بود، برای حاضرین خواند. او به هنگام خداحافظی به زندانیان گفته بود که: نامم را به خاطر احترام به ایستادگی و مقاومت همایون کتیرایی،

همایون
نهاده ام. نام
دخترم را
نیز بخاطر
عشق به
مردم کشورم،
"میهن" نهاده
ام. مادر
معینی به
نقل از یکی
از زندانیان
حاضر در آن
زمان گفت
که او با لبی
خندان و
سری افراشته
پذیرای اعدام
شد.
مادر لطفی هم
در اعتراض
به بستن
مسیر گفت:

شما حق ندارید راه ما را مسدود کنید ما همیشه خواهیم آمد و هیچ چیز مانع حضور ما نخواهد شد.

و خواهی به اعتراض به ماموران گفت اگر سنگ هم بر سر ما ببارد، ما دست از اینجا بر نمی داریم. اگر ما را نگذارید که به اینجا بیاییم با عکس های عزیزانمان به خیابان ها خواهیم رفت.

ماموران در همه جا حضور داشتند و موبیل و دوربین افراد حاضر در مراسم را می گرفتند. آنها به طور مرتب اعلام می کردند که باید مراسم را هر چه زودتر تمام کنید. اما مراسم مانند همیشه با سخنرانی چند تن از مادران آغاز و با گردش به دور محوطه خاوران پایان یافت و در تمام طول مراسم خانواده با آرامش و متانت همیشگی شان مانع از ایجاد درگیری شدند. امسال نیز همچون هر سال، خانواده ها، سرود و شعر و مرثیه های محلی شان را خواندند و دست در دست هم در محل تا آخر ساعتی که از قبل مقرر کرده بودند، حضور داشتند. حضور دانشجویان و جوانان علیرغم تمام فشارها بسیار چشمگیر بود.

مسدود شده بود، خانواده ها با دور زدن محل، به سختی خود را به گلزار می رساندند. بعضی از مادران چندین بار به زمین افتادند و پای یکی از آنان نیز مجروح شد.

خانواده ها، با دسته های گل، محل دفن عزیزانشان را آراسته بودند. امروز خاوران چون همیشه، غرق گل شده بود. در قسمت وسط محوطه، عکس های جانباختگان که با گل تزئین شده بود، کنار یکدیگر گذاشته شده بودند. خانواده ها گرداگرد عکس عزیزانشان جمع شدند و با شعر خاوران خاوران مراسم را آغاز نمودند (این شعر که برای اولین بار توسط مادر میلانی سروده شد، توسط دیگر مادران کامل شده است. امروز، این سروده، تقریباً به سرود ویژه خاوران تبدیل شده است. در ابتدای این گزارش چند بیت از آن آورده ایم) در این مراسم چند تن از مادران جانباختگان سخنرانی کردند و خطاب به ماموران رژیم گفتند: شما حق ندارید که با ما به این شکل رفتار کنید. ما اگر به جای این همه کوپه خاک، که شما بر سر راه ما قرار داده اید، قیر داغ هم بر سرمان بریزید، باز به اینجا خواهیم آمد. اینجا خانه عزیزان ماست. معیادگاه ماست با عزیزانمان. شما نمی توانید ما را از آمدن به

ادامه در صفحه ۸

"می ستائیم نامت را با سرود، دشت خاوران!"

۱۹ سال پیش در چنین روزهایی بود که هزاران تن از بهترین فرزندان خلق پس از سالها اسارت و شکنجه در دادگاههایی چند دقیقه ای به جوخه های اعدام سپردند. از آن هنگام تا کنون یاد آن عزیزان با شرکت خانواده ها و فعالین جنبش های اجتماعی در گلزار خاوران گرامی داشته می شود.

امسال نیز علیرغم تهدیدها و فشارهای سران حکومت به خانواده ها، جمعیتی بیش از ۵۰۰ نفر از مادران، پدران، فرزندان، همسران، جوانان و یاران آن عزیزان بار دیگر در زیر

نگاه دهها مامور امنیتی و نیروی انتظامی و علیرغم خندق عمیقی که به بهانه لوله کشی مقابل در ورودی گلزار کنده شده بود و تپه ای را ایجاد کرده بود، پس از عبور از خاکریزها، از در پشت وارد گلزار شدیم.

ما چند نفری بودیم که زودتر از دیگران به محل رسیدیم. این احساس را داشتیم که نکند به خاطر تهدیدات قبلی حضور امسال کم رنگ باشد. بلافاصله چند نفر از جوانان مقابل در ورودی برای هدایت جمعیت و کمک به مادران و پدران رفتند. پس از مدتی شاهد ورود خانواده ها و پدران و مادران داغدیده شدیم که علیرغم کهولت سن و وجود خندق و کوه، با چهره های مصمم و دسته های گل وارد گلزار شدند. به محض رسیدن به گلزار محوطه را تمیز کردند و با گذاشتن شاخه های گل و عکس جانباخته گان، پارچه ای را با این مضمون گشودند: "یاد شهدای ۶۷ گرامی باد!" خانواده ها با چهره ای بیش از حاضرین پذیرایی می کردند و یکدیگر را در اغوش می کشیدند. چند مامور امنیتی دوربین به دست در محوطه حضور داشتند و بی وقفه از جمعیت چهره به چهره فیلم و عکس می گرفتند. یکی از پدران داغدیده که سنی ازش گذشته بود بی درنگ با دیدن این وضعیت گفت: "اینها فکر

وفشارها ترس و واهمه ای نداشتند.

در اواسط برنامه یکی از مامورین امنیتی که مشغول فیلم برداری بود هنگامی که با اعتراض روبرو شد بساطش را جمع را کرد و به "برادرانش" نزدیک در ورودی پیوست.

مثل هر سال جمعیت سرود خوانان گرد محوطه

خاوران
چرخیدند
و ترانه
سرودهای
"خاک پاک تو
را می ستائیم
دشت خاوران
... زده شعله
در چمن،
انترناسیونال
و چند ترانه
دیگر را سر
دادند. برنامه تا
ساعت ۱۱:۱۵
ادامه داشت.
هنوز محوطه
را ترک
نکرده بودیم
که لودرها
سر رسیدند.



همزمان تعداد نیروهای انتظامی بیشتر می شد. هنگام خروج هنوز به سر جاده نرسیده بودیم که یکی از دانشجویان را دستگیر و با کتک و زور سوار یک ماشین شخصی کردند. سپس یکی از پدران را دستگیر کردند و در همین هنگام الگانس فاطمه کماندو ها برای دستگیری زنان سر رسید. تا هنگامی که در محل بودیم شاهد دستگیری سه نفر بودیم. نکته جالب توجه این بود که برخی از ماشین هائی که از منطقه رد می شدند حضور جمعیت و این حد از حضور نیروی انتظامی توجه شان را جلب کرده بود و برخی نیز توقف می کردند که با تذکر مامورین از منطقه دور می شدند.

هر ساله هنگام ورود به خاوران شاد و سر حال هستیم و دل کنند از آنجا بسیار سخت است و غمی همه وجودمان را در بر می گیرد. چرا که با گلهای خفته در خاک انسی عمیق داریم. چون آرمانها و اندیشه آنها بر ایمان مادیت دارد. چهره هاشان در قاب عکس روی خاک هم آرام و قرار نداشت و آزادی و مبارزه و رهایی را فریاد می زدند.

جمعه نهم شهریور ماه ۱۳۸۶
گزارشی از نشریه بذر

می کنند با ایجاد خندق می توانند مانع آمدن ما شوند. "مضحک اینجا بود که در این میان یک مامور نیروی انتظامی جلو آمد و ضمن سلام و عرض تسلیت!!!!!! گفت: "لطفا چون یک لودر قرار است که در اینجا کار کند قبل از ساعت ۱۰ مراسم را تمام کنید." وقتی با بی توجهی حاضرین روبرو شد سر افکنده از ما دور شد. سپس یکی از شرکت کنندگان که خود از

زندانیان سیاسی سابق و از خانواده جانباختگان بود گفت: "اینها هر سال برای ما برنامه دارند. از مرده عزیزانمان هم وحشت دارند. البته باید هم بترسند. چون مرگ آنها با عزت و شرف بود...." یکی دیگر گفت: "بچه های ما در راه انسانیت و حق و حقیقت جان دادند. آنها جانشان را برای آزادی دادند. اینها چه می خواهند با ما بکنند؟ اما من هر سال می آیم. اگر می خواهند مرا هم اعدام کنند، بکنند. ما هیچ ترسی نداریم." متعاقب این سخنان چند نفر متونی را در همین رابطه قرائت کردند. یکی از حاضرین گفت: "ما باید همستگی داشته باشیم. آن زمان که عده ای فرزندان، همسران، خواهران و برادران و رفقاییشان را از دست دادند و زیر فشار بودند، باقی کاری نمی کردند اما الان وضعیت خیلی عوض شده است و تا اتفاقی می افتد همه همدردی می کنند." او در ادامه گفت: "بسیاری از عزیزان به خاک خفته کسانی بودند که سالها از حکم شان در زندان گذشته بود، برخی از این عزیزان بیرون از زندان بودند که دوباره دستگیر شدند. یکی دیگر از سخنرانان خواستار رسیدگی و محاکمه امران و عاملان این جنایت شد. سخنان امسال بسیار صریحتر و محکم تر از سالهای قبل بود و همه بی باکانه حرف دلشان را می زدند و علیرغم تهدیدات

یک صحنه، یک لحظه، یک اوضاع!

افشین کوشا

در مورد آنان چیزی نمی دانیم؛ بجز آنچه که میر غضب در باره شان گفته است: اینکه آنان پس از "ترور قاضی مقدس، متواری، مخفی، دستگیر و نهایتاً محاکمه و محکوم به اعدام شدند. چندین فقره قتل و سرقت مسلحانه از بانک، سرقت اتومبیل، سرقت سلاح و تجهیزات و مهمات نیز به آنها بسته شد.

سخن از مجید کاووسی فر است که همراه با حسین کاووسی فر در روز ۱۱ مرداد ماه امسال در ملاء عام به دار اویخته شدند. مجید شجاعانه مرگ را پذیرا شد، ضعفی از خود نشان نداد، در مقابل تلخی مرگ زانو نزد و با لبخندی بر لب به استقبال آن رفت.

از انگیزه های آنان برای انجام این ترور نیز چیزی نمی دانیم. فقط اینرا شنیده ایم که مجید پس از فرار به امارات، از سفارت امریکا تقاضای کمک و پناهندگی می کند و آنان نیز او را تحویل پلیس محلی داده و سرانجام به ایران مسترد می شود.

معاون دادستان تهران گفت مجید و حسین تا آخرین لحظه از اعمالی که انجام داده بودند بیچوجه ابراز پشیمانی نکردند. مجید کاووسی فر در آخرین لحظه گفت: "به درجه ای از فهم و شعور رسیده ام که تشخیص بدهم چه کسی فاسد است و با حسین هم عهد شده بودم که هرکسی را تشخیص می دهیم فاسد

است را بکشیم. " می خواستم آن قدر مسئول و قاضی در این مملکت بکشم تا اشک رئیس قوه قضاییه در بیاید."

ما حتی نمی دانیم که آنان به چه دلایلی قاضی مقدس را ترور کردند: به خاطر حق کشی های معمول در دادگاههای ایران؟ به خاطر بیدادگریهای همیشگی در دادسراها؟ به خاطر کینه شخصی یا بخاطر انتقام سیاسی؟

کمتر جوان تهیدستی است که گذرش به دادگاههای جمهوری اسلامی افتاده باشد و مزه تحقیر و حق کشی را نچشیده باشد. غالباً حکم به نفع کسی صادر می شود که زودتر از طرف مقابل رشوه را به قاضی مربوطه پرداخت می کند. مهم نیست چه کسی مجرم و چه کسی شاکی است. اصل بر این است که چه کسی زودتر و بیشتر پول پرداخت کرده و یا آشنایان پر نفوذ تری دارد.

توهومات دم دست یا بیراهه های رایج خارج شود. صحنه اعدام و لبخند مجید کاووسی بطرز نمونه واری این توان و این ضعف جامعه را نشان می دهد.

بدون بر طرف کردن این ضعف و بدون بکار گرفتن این توان نمی توان آینده روشنی برای جامعه ترسیم کرد. آن هم در شرایطی که گرگهای رنگارنگ داخلی و خارجی در کمین نشسته اند تا نگذارند مردم ما خود سرنوشت خویش را در دست گیرند.

آیا نیروهای آگاه و انقلابی جامعه و جنبشهای اجتماعی مختلف صدای اعتراض و عصیان جوانانی مانند کاووسی فرها را خواهند شنید؟ آیا شور و اشتیاق شان را برای تغییر در خواهند یافت؟ آیا به آنان به مثابه جزیی از توده زحمتکش و قربانی این نظام نگاه خواهند کرد؟

آیا جنبش دانشجویی رسالتی برای خود در این رابطه می بیند؟ آیا جنبش دانشجویی پرچم دفاع از جوانانی که در اعماق بسر می برند را در دست خواهد گرفت؟ و تلاش خواهد کرد راهی برای پیوند آگاهی انقلابی با این قبیل جوانان باز کند؟ آیا جنبش دانشجویی تلاش می کند که ضمن یادگیری از آنان راه حلهای صحیح مبارزاتی را جستجو کند و از هدر رفتن انرژی این قبیل جوانان در بی راهه ها جلوگیری کند؟ جوانانی که بواقع چیزی ندارند از دست دهند جز زنجیرهایشان. سرنوشت آتی جامعه ما بستگی به این دارد که چه پاسخی به این سئوالات داده شود. ■

نقل از نشریه بذر

کمتر جوان تهیدستی است که مزه ضرب و شتم و تحقیر و سرکوب روزمره توسط ماموران انتظامی را نچشیده باشد و به خاطر جریمهای ناچیز یا من درآوردی از سوی رژیم پایش به کمیته و زندان نرسیده باشد.

جوانانی که روزمره شاهد افزایش فقر و فلاکت، نابرابری و بیعدالتی، تن فروشی و بیکاری، بردگی و بی ایندگی خود هستند و چاره ای ندارند جز اینکه در مقابل انباشت ثروت توسط عده ای قلیل، کینه و بغض در دل و خشم و نفرت در ذهن انباشت کنند. جامعه ما شاهد شکل گیری یک قشر وسیع از جوانان عصیانگر در اغلب محلات زحمتکشی شهرهای ایران است. این ثمره ناگزیر کارکرد یک نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بغایت منحط و فاسد است که تنها با زبان زور با مردم - بویژه با جوانان تهیدست شهری - سخن می گوید. همین امر امثال



کاووسی فر را ناچار می سازد که خشونت زندگی و نظام را با خشونت فردی پاسخ دهند.

روش فردی کاووسی فرها راهی برای رهایی از این وضعیت نیست اما بیان مقاومت خودبخودی این بخش از مردم است. مقاومتی عادلانه اما نه آگاهانه. مقاومتی که در عین حال به توهومات گوناگون نیز اغشته است. اینکه با حذف فیزیکی برخی از عناصر فاسد، نظام اصلاح نخواهد شد، امریست که تجارب و شواهد تاریخی آنرا اثبات کرده است. مجید کاووسی فر در عمل نیز فهمید که اوای دهل شنیدن - یاری دولت امریکا - از دور خوش است.

صحنه اعدام کاووسی فرها خصلت نمای سیاسی جامعه ما در مقطع کنونیست. از یکسو قشری از جوانان بوجود آمده اند که از توان مبارزاتی عظیمی برخوردارند. اما به دلیل ضعف نیروهای چپ و انقلابی این توان و پتانسیل بلااستفاده مانده و نمی تواند دایره



گرد غم از رخت، ما می زدائیم خاک پاک تورا، ما می ستائیم

همچنین خانواده ها خواستار آزادی زندانیان سیاسی و بویژه اسانلو شدند و با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد حمایت خود را از آنان اعلام نمودند. آقای زرافشان که تا بازار گل آمده بود، توسط مامورین برگردانده شد. و به آقای عمویی و رئیس دانا هم، اجازه حضور و سخنرانی ندادند. آنها نیز برگردانده شدند. مراسم با آرامش پایان یافت. در اواخر مراسم، ماموران جلوی چند تن از جوانان را گرفتند و قصد دستگیری آنان را داشتند، که خانواده با آنان همراه شده و مانع دستگیری آنان شدند. اما به گفته برخی از شرکت کنندگان در مراسم، ماموران چند نفر را دستگیر کرده اند. تا به حال اطلاع موثقی از آنها در دست نیست.

دادخواهان کشتار ۶۷
نهم شهریور ۱۳۸۵

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

فکس اتحاد فدائیان کمونیست
+۴۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org